

# نقطه

- مجموعه داستان -  
آذر دخت بهرامی

---



انشر چنده

## فهرست

---

نقطه ۷

شوهران نازنین ۲۵

خیانت ۴۷

۲۵ کلمه ۵۵

سکوت ۵۷

هلاکویسم ۷۳

## نقطه<sup>۱</sup>

---

برای یگانه‌ام،  
مهکامه رحیم‌زاده

گفتم اول نمی‌خواستم بیایم، ولی نمی‌دانم چی شد که آمدم و بوسیدمش  
گفت فکر کردم دوست داری بیایی، وگرنه نمی‌رفتیم و مرا بوسید  
گفتم ولی حالا خوشحالم که آمدم، چون فهمیدم به گرد من هم  
نمی‌رسد و بوسیدمش

گفت در این که شکی نیست و مرا دوبار بوسید  
دهان باز کردم تا بگویم چرا این قدر رفتارش مصنوعی است، نگفتم،  
فقط بوسیدمش

او هم مرا بوسید و حرفش را خورد  
گفتم لباس عوض می‌کنم و زود برمی‌گردم و دستش را بوسیدم  
با خنده گفت کمک خواستی خبرم کن و شانهام را بوسید  
به اتاق رفتم و در را از داخل قفل کردم و جلو آینه ایستادم. چه باید  
می‌پوشیدم؟

ضربه‌ای به در اتاق زد و آهسته گفت چی می‌پوشی؟

---

۱. رعایت نکردن علائم سجاوندی در این داستان عمدی است.

دوتا از چوبلباسی‌ها را از کمند برداشتم و در را باز کردم. چوبلباسی‌ها را بالا گرفتم و پرسیدم کدام یکی؟

گفت هر کدام را بپوشی به تو می‌آید و پیشانیم را بوسید  
گفتم این یا این؟

گفت هر کدام که راحتی و گردنم را بوسید

خواستم بپرسم چرا یاد ما افتاده، یا چرا من، می‌توانست فقط او را دعوت کند؛ نپرسیدم، فقط بوسیدمش

گفت یک دوش فوری، تا تو حاضر شوی و لبم را بوسید

با خنده گفتم کمک خواستی خبرم کن و چنگی توی موهای کوتاهش

زدم

فقط وقتی می‌رفت حمام اجازه داشتم موهایش را به هم بزنم.

از حمام که آمد، هم آرایش کرده بودم، هم موهایم را پیچیده بودم و هم فنجان قهوه جلورویم بود و داشتم اسکیس می‌زدم.

از پشت سر نزدیک شد و گردنم را نوازشی کرد و پرسید این خانم خوشگل کجا دعوت شده و خم شد گردنم را بوسید

خواستم بگویم مسخره‌ترین مهمانی ممکن، که نگفتم، فقط قهوه‌ام را مزه‌مزه کردم. دوست دارم قهوه را آرام آرام بخورم و هر جرعه‌ی تلخش را با تمام وجود احساس کنم. از شیرینی بیزارم. مزه‌اش به‌سختی از بین می‌رود. انگار مصراغه روی زبان آدم می‌ماند، ساعت‌ها، گاهی حتی تا شب که بخوابی.

به کاغذهایم نگاهی کرد و گفت آفرین، خیلی وقت بود اتود نزنده بودی

و موهایم را بوسید، شاید هم نبوسید

تا من قهوه‌ام را مزه‌مزه کنم و ده پانزده‌تا اسکیس بزنم، موهایش را با

دقت سشوار کشید و ژل و شاید هم کرم مو و به صورتش لوسیون زد و لباسش را با دقت پوشید و بهترین عطرش را زد.

همیشه دوش گرفتن و حاضر شدنش ده دقیقه هم نمی‌کشید، اما این بار سه ربعی طول کشید. وقتی آمد جلو و گونه‌ام را بوسید، محکم و رسا پرسید برویم؟

همیشه قبل از رفتن لبی تر می‌کرد، این بار حتی سیگار هم نکشید.

قهوه‌ام را سر کشیدم و فنجان را روی کانتر گذاشتم و گفتم برویم و او را که جلورویم ایستاده بود، بوسیدم

نگذاشت بروم، در آغوشم گرفت و خیلی طولانی بوسید، نه یک‌بار،

نه دوبار

در اتومبیل که نشستیم، از آینه‌نگاهی به عقب انداخت و پرسید حرکت؟ گفتم حرکت.

پرسید چیزی که جا نگذاشتی و روی داشبورد را با دستمال پاک کرد خودم را به نادانی زدم و گفتم نه و دستمال را از دستش گرفتم و قسمت

خودم را تمیز کردم

منظورش گل یا شیرینی بود.

گفتم سبدی که برده بودیم گالری بس است، فقط اگر برای مهوش گل

بخیریم بد نمی‌شود و دستمال را پس دادم

به ساعتش نگاهی کرد و گفت زشت است دیر کنیم و شیشه را پایین

کشید.

گفتم مخصوصاً که تا آن طرف شهر باید دنبال خانم هم برویم و ضبط

را روشن کردم

آرام گفت آن طرف شهر نیست که، چشم به هم بزنیم رسیده‌ایم و زد

آهنگ بعدی